بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
دفتر سوم
گلستان ہند
در مطبع کوین پریس بیتیہ ضلع چمپارن طبع
گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر آغاز قبض و تصرف دولت انگلشیه به مملکت هندوستان و حصول امر سلطنت باین طبقهٔ عظمت نشان

راویان اخبار و ناقلان آثار بدستیاری اقلام عنبر فام گوهر سخن را در رشتهٔ تحریر بدینگونه
سُفته اند و در احیای تذکار گذشتگان چنین اعجاز مسیحائی بکار برده اند که چون مشیت
ازلی و قضای لم یزلی مقتضی بران شد که خطهٔ جنت نشان هندوستان از خس و خاشاک
فتنه پاک گردد و متوطنان این مملکت از حوادث روزگار بمهد امن و امان بیاسایند
پس اهالی انگلستان را متوجه بحال ایشان فرمود و چارهٔ کار جماعهٔ مظلوم بدست تدبیر
این جماعهٔ دانشوران سپرد چنانچه ایشان بذریعهٔ شغل عظیم تجارت که نشانی است
از فکرهای بلند و نتیجه ایست از تدابیر ارجمند پا درین ولایت نهاده و رفته رفته ریشهٔ
تصرفات در سرزمین این مملکت دوانیده نخل سلطنت راجوان و چار چمن این ولایت را

رشک بهشت جاودان ساختند تا بیامن عدل این گروه معدلت پژوه اصاغر
اکابر در کنج عافیت برآسوده داد کامرانی دادند و اهالی و موالی و اعالی و ادانی
ابواب فراغت و راحت بر روی خود گشادند تفصیل این اجمال آنکه در عهد دولت
و ایام خلافت ملکه الزبتهه جماعت تاجران که بزبان انگلشی مراد انه کمپنی مستند
برای تجارت هندوستان بمیعاد یازده سال از ملکه خود حاصل نمودند و بعد رسیدن
سند مذکور در سال یک هزار و ششصد عیسوی برهنمائی همت بلند و اقبال ارجمند
بهندوستان رسیدند و کاروبار خود آغاز نمودند بعد چندی که میعاد سند بانقضا انجامید سندی
دیگر حاصل کرده باز کارهای خود را از سر گرفتند در سال یک هزار و ششصد و نود و سه
عیسوی کمپنی دیگر از بادشاه انگلستان سند تجارت بدست آورده بهندوستان رسید و فتنه
دبارگاه تجارت برافراخت کمپنی اول در خارزار حسد افتاده بمنازعت و مخالفت
ایشان کمر بست و در کمین فرصت نشست مدتی بین الفریقین آتش فتنه ملتهب بود
و فکرهای جانبین ناسودمند بود از انجا که خرد را پایه فراتر است خردمندان از دو جانب
برخاستند و مجلس مشورت و کنکاش برآراسته بساط منازعت در نوردیدند و در الفت
صلح و آشتی پیمودند که گفته اند

دولت همه ز اتفاق خیزد	بی دولتی از نفاق خیزد

در اندک مدتی کاروبار ایشان رونقی تازه گرفت و آب و رنگی بی اندازه یافت.

پراگندگی آرد اندوه را	دو دل یک شود بشکند کوه را

در سال یک هزار و ششصد و دوازده (۱۶۱۲ء) عیسوی از التفات و مراحم حضرت نورالدین جهانگیر بادشاه هندوستان بنای کارخانجات تجارت در سورت و احمدآباد و کنبایت انداختند و رفته رفته قلعهٔ سینت جارج احداث کرده بنای دولت خود را مستحکم ساختند و در سنه یک هزار و ششصد و شصت و هشت (۱۶۶۸ء) عیسوی چارلس دوم بادشاه انگلستان خود را با دختر بادشاه پرتگال کتخدا ساخته جزیرهٔ بمبئی در جهیز حاصل نموده به ایست انڈیا کمپنی مرحمت فرمود و اهالی کمپنی آنرا مرکز دولت خود قرار دادند و بساط تجارت وسیع تر گسترده منفعات کافی و وافی بر داشتند در سال یک هزار و ششصد و نود و هشت (۱۶۹۸ء) عیسوی زمینداری بنگاله از بادشاهزادهٔ عظیم الشان بن بهادرشاه خرید کرده تخم حکومت بآن سرزمین افشاندند و در عهد فرخ سیر که سال یک هزار و هفتصد و پانزده (۱۷۱۵ء) عیسوی باشد سفیری کاروان با تحف و هدایا مع ڈاکٹر هملٹن بدرگاه سلاطین پناه فرستادند دران وقت حضرت بادشاه بر بستر علالت جا داشتند و جشن کتخدای آن حضرت با دختر راجه جیت سنگه مرزبان جوده پور بدین سبب در حیز تعویق افتاده بود بادشاه از غایت ملال رنجور و خواسته بودند ڈاکٹر هملٹن متکفل امر معالجه گردیده به اقل مدتی

شفای کامل داد و پادشاه در عین ناامیدی بمراد خود رسیده از داکتر فرمود که هرچه
آرزو در دل داشته باشی از من بخواه داکتر از غایت علو همتی نظری بر فواید ذاتی
خود نکرده برای بهبود قوم و ملت خویش استدعای معافی محصول تجارت و عطای
قطع زمینی جهت تعمیر عمارتی نمود و پادشاه استدعای او منظور فرموده سند این عطیه
باو ارزانی داشت درین صورت اهالی انگلستان از طرف محصول اطمینانی کامل
بهم رسانیده قلعه ولیم فورت در سرزمین کلکته احداث فرمودند و مستوطنان خطهٔ هند
را بشارت استقلال دولت و نوید استدامت این سلطنت دادند مقارن این حال
میان مظفر جنگ و نواب ناصر جنگ ورثای نظام الملک آصف جاه در باب امر
مسند نشینی نزاعی بظهور آمد و کار بجدال و مقاتله کشید اهل فرانس که در پانڈیچری از مدتی
متمادی بطریق استقلال دم فرمان دهی میزدند بحمایت مظفر جنگ برخاستند و اهل انگلستان
باعانت نواب ناصر جنگ کمر بر میان جان بستند بعد از جنگهای سخت اهل فرانس را
پس پا کردند تا ایشان جمله کارخانجات خود در باخته شکستی فاش خوردند بعد
ازین نواب سراج الدوله ناظم بنگاله بر اهالی انگلستان دست تعدی دراز نموده
بسیاری را ازین جماعه اسیر و قتیل ساخت اسباب و اموال ایشان را بتاراج داده آواره
ساخت کرنیل کلایو و میر جعفر علی خان صاحب که در لشکر بنگاله بودند اساس جمعیت او

کامرانی داد عیش و نشاط میدادند بهر ادراک این احوال کثیر الاختلال بر آشفته بجهت تدارک این فتنه و فساد چون برق و باد به کلکته رسیدند و بعد جنگ های سخت و رزم های صعب فتحی غریب حاصل کردند و شهر چندر نگر را هم از دست اهل فرانس مستخلص نمودند آخر سراج الدوله بتنگ آمده استدعای صلح نمود از انجا که اهالی کمپنی را بر گفتار و کردار او اعتمادی نمانده بود پس میر جعفر را که یکی از مشاهیر دودمان سراج الدوله بود بوعده های دلفریب معین خود ساخته بر نواب معزی الیه خروج کردند و بتاریخ بست و سوم [۲۳] جون سال یک هزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بمقام پلاسی جنگی عظیم نموده فتحی که طراز فتوحات تواند بود حاصل ساخته کوس استقلال در ساحت فضای هندوستان بلند آوازه کردند درین وقت خورشید اقبال این اقبالمندان از افق دولت طالع گردیده پرتو این معنی بر دلهای روشن ضمیران انداخت که در اندک روزگاری از انوار این آفتاب جهانتاب ساحت هندوستان منور گردد و تیره شبهای سیه بختان بصبح امید گراید و زمانه کهن سالی که بسی اوضاع روزگار بچشم خود دیده نوید عشرت دوام بگوش خواص و عوام میرسانید و جهان پیر که عمر خود را در تماشای نیرنگی روزگار صرف ساخته این ابیات بروی این شهسواران عرصه نبرد عرض می نمود

ابیات

هنوز اقبالت اندر کارسازی ست | هنوزت نخل تر در سرفرازی ست
هنوزت مهر سد برگ صبا ها | هنوزت چرخ میدوزد قبا ها
هنوزش تیغ فتح اندر نهفته است | هنوزش یک گل از صد نا شگفته است
هنوزش بخت در تزئین ناز است | هنوزش دهر در تدبیر ساز است
هنوزش فتحهای غیب پیش است | هنوزش مژده ها زاندازه بیش است

بعد این فتح و فیروزی اهالی کمپنی میر جعفر را بر سریر فرماندهی متمکن ساختند و زری کثیر و حقیت بست و چهار پرگنه که حاصل ولایت بنگاله بود ازو حاصل کردند از انجا که گفته اند

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آئینه سازد سکندری داند

میر جعفر در اندک مدتی حقوق احسانات را بر طاق نسیان گذاشت و بر حسب ادۂ مخالفت محسنان خود خراش آغاز نمود درین صورت اهالی کمپنی او را هم چون حرف غلط از صفحهٔ سریر دولت بر داشته قاسم علی خان عالیجاه را بجایش نشاندند عالیجاه در زیان کاری و تلون مزاجی و محسن کشی گوی تفوق از پیشینیان ربود گویند که چون اهالی کمپنی سند معافی محصول در دست داشتند توابعین ایشان نیز خود را معاف دانسته عند الطلب با کسان عالیجاه آویزشها می ساختند عالیجاه بمشاهدهٔ این حال برغم صاحبان انگریز تاجران هندوستانی را نیز از تکلیف محصول معاف نمود چون

این معنی موجب نقصان سرکار کمپنی بود شورشی عظیم برخاست غبار فتنه بلند شد هنگامهٔ
جدال و قتال گرم گردید عالیجاه گریخته بامید اعانت پیش شاه عالم بادشاه آمد و از انجا
ناکامی اندوخته چون نواب وزیر یعنی شجاع الدوله بهادر رجوع آورد او بعد استقرار
اخراجات سفر کمر برفاقت عالیجاه بسته مقابله با اهالی کمپنی اختیار نمود و بادشاه هم اگرچه
درین معرکه تشریف میداشت اما خود را از مخالفت صاحبان انگریز باز داشته تماشائی
اوضاع روزگار بود و صاحبان والاشان از نهایت فتوت و مردمی و رعایت
طریقهٔ انیقهٔ تهذیب بذریعه سفیران کاردان با نواب وزیر در باب اختیار مصالحت و
ترک مخالفت مستدعی گشتند نواب وزیر از نامساعدت تقدیر گوش هوش بر گفتار
ایشان ننهاده و وقعتی از کار ایشان نگرفته بجنگ و ستیز دلیرتر گردید تا بمقام بکسر
جنگی عظیم واقع شد و شکست بر لشکر نواب وزیر افتاد و فتحی سترگ به اهالی فرنگ و
این جماعه با نام و ننگ حاصل گردید و زمانه بکام و بادهٔ مراد در جام ایشان گشت ـ
چرا نباشد که کارهای این بلند همتان مدام بر بنای متانت و فطانت است و
نیت خیر و همت بلند ایشان در همه کار رهبر طریق معین و کافل مهمات ایشان بوده است
بعد این واقعات که مذکور شد دار الخلافت دهلی و آگره را از تصرفات مرهته برآورده
و شاه عالم بادشاه را که در دست مرهته بود باسانی تمام از ایشان گرفته و دوازده لک روپیه

سالانه مواجب بادشاه مقرر ساخته علم فرمانروائی و استقلال به سلطنت هندوستان
برافراشتند و رفته رفته این ولایت پرآشوب را از خس و خاشاک فتنه آن چنان
صفا ساختند که در دوره آن آزاد و جدا از مثالش و تطهیرش یافته می‌شود -

خوش آمدی بخرام ای مه خجسته پیام | که صبح منتظر آن بود بی تو نسخه شام
گل از کدام چمن چیده‌ای بغل بگشای | که باز نکهت عطری کنیم استشمام
چه مایه شکر نمایمت ای مبارک عید | که جلوه کردی و افروختی رخ ایام
بساط عیش به هر گوشه چمن گستردی | با اهل حزن فرستادی از نشاط پیام
هزار رحمت حق بر نوای ستم عالم | که خلق را برهاندی از این شکنجه عام

ذکر حکومت صاحبان گورنر جنرل

چون کارهای سلطنت هندوستان به کارفرمائی صاحبان گورنر جنرل تمشیت می‌گیرد
و این حضرات عالی درجات مرتبه قائم‌مقامی پادشاهان انگلستان حاصل کرده اند
بنابرآن به ذکر تفصیل ایشان می‌پردازد -

ذکر حکومت وارن هستنگ صاحب بهادر گورنر جنرل اول

او در سال یک هزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی به هندوستان آمده و بر سریر گورنری
متمکن گشته کارهای سپاه و رعیت را به وجه احسن سرانجام داده [illegible]

بر دلها نهاد و با وجود قلت استعداد با مرہٹه و نواب حیدر علی والی میسور جنگها کرده غالب آمد۔

ذکر حکومت لارڈ کارنوالس گورنر جنرل

در سال یک هزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی ۱۷۸۲ در هندوستان رسیده شبستان گورنری را از قدوم میمنت لزوم منور ساخت و با نظام حیدرآباد و نواب اوده عهود و مواثیق جدید نمود و از رعایت و التفات گوناگون دل ها را صید فرمود از جمله سوانح حیرت افزا جنگ با حیدر نایک است تشریح آن بر سبیل اختصار آنکه حیدر نام شخصی از متوطنان ارکات خدمت جمعداری در سرکار میسور یافته از حسن خدمات تقربها و اعزازی بهم رسانید و بعد از آنکه میان او و دیوان راجه غباری بر آئینه دل ها افتاد ترک ملازمت کرده جمعی کثیر جمع آورده طریقه قزاقی و قطاع الطریقی اختیار نمود تا روزی بر دار الحکومت راجه تاخته دیوان او را که خصومتی با وی داشت از میان برداشت و عنان اختیار بدست آورده کار و بار مملکت بدست خود گرفت رفته رفته راجه را هم از میان برداشت و اسم حکومت و فرمانروائی بر خود بست و بعد حصول جمعیت کامل بر مقبوضات نظام و پیشوا است دکن متصرف گردیده ملک چهار ده کرور روپیه در تحت تصرف خود آورده و بدولت

ابتدای ظهور حیدر نایک

نواب ذو الفقار الدوله نجف خان از بادشاه دهلی بعوض پیشکش نقد و سالانه استدعای
خطاب سلطانی نمود بادشاه از باندیشی نظر بر پیشکش او نموده التماس او را منظور
نفرمود حیدر را زین طرف قطع امید ساخته سفیری کاروان با تحایف گران بحضور
سلطان روم فرستاده خطاب سلطانی برای تیپو فرزند خود حاصل نمود خلاصه
آنکه درین وقت اختر طالع حیدر نایک اوج گیر گشته هر دم بکارهای بلند نظر
می انداخت و مرغ فکرش آشیانه بر فلک می بست تا آنکه در عهد ارکات که نزاعی
درمیان محفوظ علی خان و محمد علی خان پسران انور الدین بود و طرفدار محفوظ علی خان شده
بجنگ او متوجه شد و نظام و پیشوای دکن را هم شریک خود ساخت محمد علی خان
مسندنشین ریاست ارکات با دلی پر امید و خاطری آرزومند رجوع بحضور گورنر جنرل
هندوستان آورد این سرور با فرهنگ حامی نام و ننگ اعانتش منظور داشته
بجنگ برخاست و بعد جنگهای سخت و رزمهای عظیم مخالف را شکست داده
مظفر و منصور شد و تا سرنگاپاتم دار الحکومت رسید و حیدر نایک را تنگ دل و سراسیمه
ساخت آخر حیدر بار عجز در آمده ابعادی زر کثیر و گذاشتن ملکی که بتسخیر آورده و نفر
سرکار انگلشیه امن و امان برای خود حاصل ساخت و اینها عود کرده و نواب نظام را شریک
مراجعت نمود گویند که قوای چند سلطان متوجه شدند سلطان در قلعه سرنگاپاتم محصور

ذکر لارڈ مارنگٹن گورنر جنرل

در سال یک هزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی [۱۷۹۸] این والاجناب که بجناب لارڈ ولزلی
هم معروف بود بهندوستان نزول اجلال فرمود عالمی را شاد و جهانی را از بند غم
آزاد کرد و از عهده سوانح عهد دولتش جنگ با ٹیپو سلطان و کشته شدن آن شهسوار میدان
کارزار است تشریح این واقعه و تفصیل این ماجرا چنین است که چون در عهد گورنر
سابق بعد جنگهای صعب حیدر نایک هزیمت یافته صلح نمود درین روزها پیشوای
دکن بجهت کشیدن بر حیدر نایک لشکر کشید حیدر استدعای اعانت از سرکار کمپنی نمود و چشم
امید برین درگاه عالیجاه بست والیشوران رضا برین معنی ندادند تا وکیل حیدر
نامراد برگشت و بمصلحت وقت حیدر با پیشوا صلح کرده بساط دولت خود را قایم داشت
بعد چندی [illegible] دربار حیدر نایک رفت باریافت و شکایت بدعهدی
[illegible] که ما را در حالت چنین بدقولی با شما ساختن و

[illegible] دیگر بار به نهفتن
[illegible] توجه شده
فرمانروای برخود [illegible]
دکن متصرف گردیده ملک [illegible] چهار ده کرور [illegible]

بمشاهدهٔ این حال باعانت محمد علی خان بمقابله برآمده جنگ‌ها کردند ناگاه دیگزین انگریزی
آتشی درگرفت بسیاری مردم برخاک هلاک افتادند کرنیل بیلی افسر فوج انگلشی زخم‌ها
برداشته بقید مخالفت افتاد حیدر از این فتح خداداد بجنگ دلیرتر گردیده قلعهٔ ارکات را
محاصره نموده بگرفت و اهل حرم محمد علی خان را از غایت بی‌رحمی در آتش گذاشته
روانه ملک عدم ساخت سرداران انگلشیه بتدارک این فتنه باز متوجه شده جنگ‌ها
صعب کرده هر بار غالب آمدند ٹیپو پسر حیدر جمعیت نموده بمندراس آمد صاحبان
انگریز در قلعه محصور شده مصروف جنگ و ستیز گردیدند تا چند سال بین الفریقین آتش
جنگ و جدال ملتهب و هر دو طرف پایهٔ جنگ برابر بود درین اثنا حیدر بسبب اجل طبعی
درگذشت پسرش خود را مخاطب به ٹیپو سلطان ساخته این سکه بنام خود زد۔

	سکه زد در جهان به آسانی	شاه ٹیپو سکندر ثانی	

ٹیپو در جرأت و همت دو قدم زیاد از پدر بود تا چهارده سال با سرکار کمپنی جنگ‌ها
کرد سرداران انگلشیه قطع نخل وجودش را باعث بهبود مملکت دانسته پیشتر است
دکن را بعلاوه ادای شصت لک روپیه در چوتهه صوبه بنگاله و بهار و اڑیسه و تقرر
سه لک روپیه ماهوار بجهت نگاهداشت فوج معین خود کرده و نواب نظام را شریک
خود ساخته بتدارک ٹیپو سلطان متوجه شدند سلطان در قلعهٔ سرنگاپاتام محصور

گردیده بذریعهٔ کاردانان استدعای صلح نمود هنوز حرف صلح درمیان بود که افسران
لشکرش از غایت بیوفائی دروازه های قلعه را بر روی سرداران انگلشیه کشادند
بهادران فرنگ و این یلان با نام و ننگ این معنی را از عطیات غیبی و مواهب لاریبی
شمرده چون برق و باد اندرون قلعه در آمدند سلطان که مصروف اکل طعام بود از
بیمهری زمانهٔ غدار و بیوفائی یاران نمکسار خبری یافته همچنان بملابست آمده بذات خاص
جنگها کرده کارنامه های رستم و اسفندیار بجا آورده کشته شد غنیمت بسیار بدست
اولیای دولت درآمد و از ممالک مفتوحه چند ولایات به نواب نظام و پیشوای دکن مرحمت
ساخته و ورثای سلطان را بکلکته آورده مواجبی لایق مقرر ساختند و راجهٔ میسور
را از نهایت حق شناسی به سریر فرماندهی میسور متمکن کرده انصاف را پایه برتر نهادند
این واقعه در سال یک هزار و هفتصد و نود و پنج (۱۷۹۵) عیسوی بوقوع آمد ازین بعد
با راگهوجی بهونسله و مهاراجه سیندهیه جنگها واقع شد و فتح و نصرت حاصل سرکار
کمپنی گردید و صوبه دهلی و آگره و اودیسه از تصرفات مرهته انقباض و تصرف این
دولت ابد مدت درآمد و راجه هلکر هم بجنگ برخاسته معرکه های صعب برآراسته
بالآخر شکست یافته بناکامی در ساخت این والاجناب از نهایت کرم و التفات
باز ممالکت او را باو بخشید و آب رفته بجوی نشست و دریں ضمن لارڈ لیک بنار فتح

دهلی و آگره که ذکرش بقلم آمد قلعهٔ بهرت پور را محاصره کرده به باعث متانت و استحکام
قلعه چند بار جنگ کرده بناکامی ساختند تا عهد حکومت لارد ولزلی بپایان آمد و این
والا نژاد با هزاران هزار کامرانی بسوی ولایت شتافت۔

ذکر حکومت کارنوالس سابق گورنر جنرل بار پنجم

در سال یکهزار و هشت صد و پنج ۱۸۰۵ عیسوی این والاجناب مستغنی الخطاب از قدوم
خویش سرزمین هندرا رونقی تازه و آب و رنگی بی اندازه بخشید اما بعد شش ماه
فراق اجل نقد حیاتش به یغما برد چون این واقعهٔ ناگهانی رو داد خبری به لندن فرستادند
تا آمدن دیگری بارلو صاحب زمام اختیارش بدست خود گرفت۔

ذکر حکومت لارڈ منٹو گورنر جنرل

این برگزیدهٔ روزگار در سال یکهزار و هشت صد و هفت ۱۸۰۷ عیسوی داخل مملکت هند
گشته سریرآرای گورنری شد در عهد دولت ایشان جزیرهٔ ماریشس و جاوا که از
مقبوضات اهل فرانس بود بعد جنگ و جدال داخل ممالک سرکار کمپنی گردید۔

ذکر مارکوئیس آف هیسٹنگ الملقب به لارڈ مائیرا گورنر جنرل

این امیر ملکی صفات خجسته نهاد بتاریخ سیزدهم اکتوبر سال یکهزار و هشت صد و
سیزده عیسوی پا در مملکت هند نهاده جهان را بشارت امن و امان داد و عالم را نوید

منت و احسان ورود و نواب غازی الدین حیدر والی اوده را بخطاب بادشاهی
مخاطب ساخته صاحب تاج و تخت گردانید و با راجه ناگپور جنگ های رستمانه کرده با وجود
کثرت سپاه مخالفان را شکست داده و ولایات ایشان داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی
نموده باجی راو مرهته را که در افزونی جاه و کثرت سپاه با بادشاهان عظام برابری
میکرد و در حقیقت مدت های دراز در سرزمین هندوستان انواع دلیری در دستبردها
نموده سلاطین مغلیه را سراسیمه و مضمحل ساخته تصرفات و مقبوضات بی حد و پایان
بهم رسانیده بود بدست آورده در بتهور از توابع کانپور را ورا داشته لک روپیه
مواجب برای مصارف ضروری او مقرر فرمود و بعد ازین طایفه پنداره را
که توتال و اجی داده جمعیت ایشان را متفرق ساخته و در شهر دهلی که از فتنه پرداز
مفتی [illegible] آتش فتنه بلند شده بود به آب شمشیر نشانیده علم امن و امان بلند کرد
و از تامینات حق شناسی و عنایت های انصاف پسندی ورثای سیواجی را که از دست
تطاول تغلبی پیشوایان دکن ناکامی ساخته بودند ملکی از دکن بایشان بخشیده و ولایت
ناگپور را هم بورثای قدیم داده نقش نصفت و عدالت بر نگین دل ها منقش ساختند
ازین مراحم بادشاهانه و التفات خسروانه به ما ولایت هند بقبضه تصرف سرکار کمپنی
در آمده ... حکم اطاعت کن که بیگانه شو و حلقه بگوش را۔

ذکر حکومت لارڈ امهرسٹ گورنر جنرل

این نونهال گلشن سروری و این سرو جویبار افسری در سال یکهزار و هشتصد و بیست و سه عیسوی به مملکت هند خرامش نموده این ریاض خزان دیده را به آبیاری لطف و مرحمت نضارتی تازه و طراوتی بی اندازه بخشید درین عهد دولت شاه برهما که در سفاکی و بیباکی نمونه قهر الهی بود و دست ستم بر طایفه رعایا و طبقه برایا دراز کرده دمار از روزگار ایشان برآورده بود و چون آوازه رحم و کرم سرکار کمپنی غلغله در زمین و زمان افگنده دل های جهانیان را امیدهای فراخ در داده بود بنا بر آن جوق جوق رعایای ملک برهما به هند در آمده خود را در ظل عاطفت سرکار کمپنی در آورد شاه برهما برین معنی آشفته و آتش غضب باشتعال در آورده و تخم کینه در مزرعه دل افشانده به ممالک محروسه سرکار کمپنی دست درازی آغاز نمود درین صورت سپاه نصرت خواه انگریزی بسرکردگی افسران نامدار بر رزم و پیکار متعین شد و با پادشاه برهما جنگ های سخت و رزم های صعب نموده او را مضمحل کرد پادشاه از غایت بیدلی قطع نظر از نصرت و پیروری کرده بدر عجز در آمد و خواهان صلح گشت سرکار کمپنی که جرم بخشی و عذر پذیری شیمه رضیه و سست بر ملتمسات او نظر التفات فرموده بعد گرفتن یک کرور روپیه نقد و چند صد بهجات مثل اراکان و تناسرم و رنگون شاه برهما را

نوید امن و امان داده

خوش کارنامه‌ایست که آمد بروی کار	این کار از تو آید و مردان چنین کنند
پابند دست اگرچه سخن خنجر و کمان	بر دست و بازوی تو هزار آفرین کنند

درهمین عهد دولت قلعهٔ بهرت‌پور که در متانت و استحکام عدیلی و نظیری نداشت بدست اولیای دولت مفتوح شد

ذکر لارڈ ولیم بنتینگ گورنر جنرل

۱۸۲۸ع

این افسر فرهنگ جویای نام و ننگ در سال یک هزار و هشت صد و بیست و هشت عیسوی بهندوستان رسیده و عنان اختیار بدست آورده بکران حکومت را جولانی داد راجه گورکه از خام کاری و زبان زدگی در مقام مخالفت در آمده با سرکار کمپنی آغاز بی ادبی ها نمود بنا بر آن همت والایش متوجه تدارک او شده بعد جدال و قتال راجه را بدست آورده مملکتش ضبط فرموده داخل ممالک محروسه ساخت و در انسداد رسم ستی توجه بلیغ فرموده یکقلم موقوف نمود این والاجناب بعد چندی بولایت رفت مٹکاف صاحب بجایش جا گرم کردند آزادی اخبار نویسان در مملکت هند از مخترعات او

ذکر لارڈ آکلنڈ گورنر جنرل

۱۸۳۶ع

این شهسوار عرصهٔ شجاعت و یکه‌تاز معرکهٔ بسالت در سال یک هزار و هشت صد و سی و شش و

شش عیسوی داخل هندوستان گردیده مصدر کارنامه های سترگ گردید از عمده سوانح
عهد دولت جنگ افغانستان ست تجلی ازان بجهت سیرابی ریاض سخن درین صفحات
کتاب می گذارد۔

ذکر جنگ افغانستان

بر طالبان اخبار روشن ایقان آثار نهفته نماند که چون نادر شاه کشته شد احمد شاه ابدالی که
افسری از افسران لشکرش بود افسر فرماندهی بر سر گذاشت و در ممالک و ولایات
مدتها تاخته فتوحات بی پایان حاصل ساخت بعد گذشتنش تیمور شاه و بعد از و شجاع الملک
سریر آرای سلطنت کابل گشت این پادشاه دل آزار از غایت خامکاری کمر بسفاکی
و دل آزاری بست و تمامی ولایت را از اداهای ناخوش و طریق ظلم و ستم بشورش
انداخت ازانجا که گفته اند

بر ستمگر بیشتر وارد اثر تیغ ستم	عمر کوته از تعدی هست و سیلابها

دراندک مدتی کارکنان قضا و قدر نتیجه جفاهایش به کنارش نهادند یعنی فتح خان
وزیرش بمشاهده بداعمالی بادشاه بدفع او متوجه شد و جنگ های متواتر با او کرده او
از ملک کابل بدر کرده محمد شاه برادرش را متمکن سریر فرماندهی ساخت و محمود برادر
محمد شاه بر ملک هرات دست یافت مقارن این حال شاه جمجاه ایران بر محمود شاه

لشکری کشید محمد شاه بشنیدن این حال فتح خان وزیر خود را باعانت فرستاد و او کارنامه
بجا آورده شاه ایران را شکست داد و با وجود بجا آوردن اینچنین کارنامه های سترگ
بطمع دولت و جاه ورد دولت سرای محمد شاه رسیده بعد گرفتار کردن محمود پرده نشینان
حریم عصمت او را بجستجوی جواهر و نقود بیعزت ساخته از اموال و اجناس دولت
بیحد و پایان بهم رسانید ه

چون طمع آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل بسوی دیده شد

کامران پسر محمد شاه از شنیدن احوال خانه خرابی عم نامدار بر آشفته بعد تدبیر کامل آن
وزیر بی تدبیر را گرفتار نموده مکحول ساخت و بعد از آن قتل ساخته روانهٔ ملک عدم
نمود محمد عظیم برادر بزرگ فتح خان بانتقام برخاسته در فکر قتل محمد شاه و تدبیر پادشاهی دیگر
افتاد ایوب شاه برادر شاه شجاع دست خود بدامن محمد عظیم زده استدعای
پادشاهی نمود گفت مارا جز بنان و پارچه سری و سودای نیست این قدر مرا داده
خود بامور حکومت پرداخته باشند محمد عظیم چنین پادشاهی صاحب اقتداری میخواست
مسرور گشته او را بر تخت سلطنت نشانید بعد چندی محمد عظیم را پیمانهٔ حیات پر شد
میان فرزندانش جنگها واقع شد و شورشی عظیم افتاد بالآخر محمد شاه بر سریر سلطنت
هرات متصرف گردید و ایوب شاه از کابل گریخته پیش مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور

آمد و مواجبی لایق مقرر ساخته او را پیش خود جا داد و دوست محمد خان که برادر فتح خان و
محمد عظیم خان بود برادرزادگان خود را که باهم جنگنده شورشی برانگیخته بودند بعد جنگهای
صعب مغلوب ساخته اسم فرمانده‌ی کابل بر خود بربست و مصروف اخذ زر و کسب فوائد
گردید به اندک گناهی و به کمتر قصوری امرا و مشاهیر را عقوبت و سیاست کردی درین
ملو خان بی تمیزی مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور با او جنگ کرده ولایت ملتان از و
بگرفت و عمال و حکام خود را آنجا مقرر کرد اکنون این واقعه را تا باینجا گذاشته بذکر
شجاع الملک در می آییم که چون از بیوفائی روزگار و بی مهری فلک کجرفتار ملک و دولت
خود را در باخت به توقع اعانت پیش مهاراجه رنجیت سنگه آمد مهاراجه او را گرفته
در زندان کرد بادشاه چون خلاف توقع چنین روز سیاه دید متفکر بحال خود گردید
و بزبان حال می گفت ؎

ما ز یاران چشم یاری داشتیم	خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

آخر بلطایف الحیل رهائی یافته رجوع بدرگاه سلاطین پناه سرکار کمپنی آورد از انجا که
شیوهٔ ستودهٔ این سرکار را بد قرار و اعانت مصیبت زدگان و دادرسی مظلومان
سجیهٔ رضیهٔ این دولت بلند اقتدار است انواع اعزاز و اکرام و مراسم مهمانداری و دلداری
از جانب سرکار کمپنی نسبت او بعمل آمد ؎

در پریشان حالی و درماندگی	دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در اندک مدت لشکری گران از هر صوبه و سرکار جمع آورده بسرکردگی میگناٹن صاحب بهادر روانه کابل شدند دوست محمد خان که به امر فرمانرهی کابل قیام داشت و کله گوشه افتخار بر آسمان می شکست تاب مقابله لشکر انگریزی نیاورده خود را بشعاب جبال کشید و افواج بحر امواج سرکار کمپنی بعد تسخیر قندهار و غزنین به کابل رسید و بلا مزاحمت احدی و بغیر ممانعت کسی بر تمامی کارخانجات متصرف شد تا به ماه اگست سال یک هزار و هشتصد و [۱۸۳۹ء] سی و نه عیسوی شاه شجاع باعانت سرکار کمپنی به هزاران هزار کامرانی متمکن سریر سلطنت گردید و اسباب مسرت و شادمانی مهیا و آماده نمود و عسرت های گذشته را فراموش کرده و بعشرت های تازه به تازه پرداخته بزبان حال این اشعار سعدی می سرود

امشبی که در آغوش شاهد و شکرم	گرم چو عود به آتش نهند غم نخورم
ندانم این شب قدر است یا ستاره روز	توئی برابر من یا خیال در نظرم
خوشا هوای گلستان و خواب در بستان	اگر نبودی تشویش بلبل سحرم

چون ازین طرف سپاه انگریزی را اطمینانی کلی بهم رسید و رقیبی در چار سوی مملکت نماند استقامت کابل ضرورت و مصلحت ندانسته قدم مراجعت بسوی هندوستان گذاشت میگناٹن صاحب با پاره لشکرے برای چندی پیش بادشاه ماند درین اثنا فاعنه مشتهر

کردند که شجاع رعایای خود را بدست سرکار کمپنی فروخته است و خود دین مسیحی اختیار نموده
بدین سبب شورشی عظیم از چپ و راست برخاست سید حسن حاکم قلعه کوتا اعلان بغاوت
و رجوع اظهار خود به شهنشاه روس کرد بدین صورت لشکر انگریزی به تدارک و تنبیه آن
غافل کار روان شده بهزار محنت و تردد بر سر غنیم رسیده قلعه را فتح نمود و مقارن اینحال
دوست محمد خان از بیم و هراس بدرهای دشوار گذار خزیده بود حسب الطلب پیش
شاه بخارا رفت و از نامساعدت روزگار بجای امیدهای فراخ در زندان افتاد
درخلال اینحال بسیاری افاغنه از هر سو جمع آمده با لشکر انگریزی متواتر محاربات
کردند و ایشان بباعث شدت سرما و عدم سازگاری آب و هوا به کمال سراسیمگی ساخته
بهزاران هزار دلیری و جوانمردی خودداری و جان بازی کردند درین اثنا
دوست محمد خان از زندان شاه بخارا گریخته به کابل آمد و جمعی کثیر در ظل رایت خود فراهم
آورد و محراب خان بسیاری قلعه جات مفتوحه شاه انگریزی را به تصرف آورده اند
رسیدن اخبار و رسل رسائل ایشان بهندوستان ساخت صاحبان انگریز با وجود این
ما بین سراسیمگی و باین قلت سپاه بمقابل دوست محمد خان رسیده جنگهای مردانه کردند
گاهی مغلوب و گاهی غالب آمدند تا آنجا که اقبال بر سر یاری و زمانه به مددگاری
ایشان بود امیر اهل عیال خود را بمعیت جبار خان نام افغانی رد انگلش نمود و خود

دولت وجاه بطرف دولت انگلشیه رجوع آورده ازین ماجرا آگاه ساخت تا بهادران
فرنگ چون برق و باد رسیده تمامی اهل عیال او را بدست آورده از غایت مردمی
و فتوت ایشان را بعزت تمام در جای محفوظ نگاه داشتند و ابواب فراغت بر روی
ایشان کشادند امیر بدریافت این حال و بوقوع این واقعه سراپا اختلال کمال
اندوهگین و متحمل دو سرا سیمه شد و با اعوان و انصار و دوستان یگانه خویش مشورتها
کرده بهیئت مجموعی بر سر افواج انگلشیه آمد و نبردهای علی الاتصال کرده شکست
فاش یافت آخر برهنمائی بخت بیدار و بهدایت مساعدت روزگار خود را از یاران
و دوستان و منتسبان و ملازمان جدا کرده با دو یک خدمتگاری دفعتاً پیش میگناتن صاحب
خود را حاضر ساخت و کمر خود کشاده شمشیر پیش او گذاشت که من از مقابله شما عاجز گشتم
صاحب مستغنی الاوصاف کمال حرمت و عزت او کرده او را مطمئن نمود و از طرف
سرکار کمپنی شمشیر بر میانش بست امیر به سه امر استدعا نمود یکی آنکه مرا به شاه شجاع ندهی
دوم مرا با اهل عیال بهندوستان بفرستی سوم اکبر خان پسرم را بما برسانی صاحب
والا فطرت همه قبول نموده بعزت تمام او را با اهل عیال روانه هندوستان کرد
شاه شجاع هرچند خواست که امیر را بدست آورده این انتقام خود بگیرد صاحب والا
شان به قبول این معنی نه پرداخت تا امیر بهندوستان رسیده و مشرف بملازمت

گورنر جنرل گردیده بود و همیانه جای آرامش خود یافت و ابواب فراغت بر روی او
گشاده گردید و از هر گونه رعایت شاهانه نسبت اهل کابل آمد بعد هیچو فتوحات متواتر یعنی
تلیقون خاطرهای ارباب تجربه بود که حالا هیچ وجه تسلط و جمعیت در معاملات اینجا
بهم رسیده و غدغه و اندیشه نبوده است از آنجا که سرزمین کابل سراسر فتنه انگیز است
در و دیوار این دیار بلاخیز لبسی بر بنیاد که ناگاه بتاریخ دوم نومبر سال یکهزار و
هشتصد و چهل عیسوی ۱۸۴۰ء باز یورشی در رعایای کابل افتاد جماعت افاغنه بهیئت
مجموعی از مقامات خود برآمده چند صاحبان انگریز را از زیر تیغ بی دریغ کشیدند و خزانه
و تمامی اثاث البیت شاهی و افسران انگریزی را بغارت بردند و تمامی ممالکت کابل
را ازین فتنهٔ تازه به آشوب کرده هزاران هزار بندگان خدا را بمرض هلاکت انداختند بوقوع
این واقعه صاحبان انگریز بجهاد اعدا و تدارک این طایفهٔ بیوفا کمر چست بستند جنگ های
مردانه کردند و فتوحات نمایان حاصل نمودند لیکن بسبب قلت احبا و کثرت اعدا و
نرسیدن امداد از هندوستان مصلحت در مصالحت دیده بذریعهٔ سفیران کاردان از
اکبرخان پسر امیر دوست محمد خان که افسر طایفهٔ باغیه بود استدعای این معنی کردند
اکبرخان به قبول این امر اظهار رضای خود کرده بعد از آنکه ملاقات و با ولیم میگناتن صاحب
دست داد به توهمات گوناگون این افسر والاجاه را به قتل رسانید درین صورت

فوج انگریزی از کشته شدن هیچ افسری با فرهنگ جهای نام و ننگ کمال متحمل و سراسیمه
گردیده و چه باعث وقت با مخالفت آشتی کرده بتاریخ پنجم جنوری سال یکهزار و هشتصد و ۱۸۴۰
چهل عیسوی کوس مراجعت بجانب جلال آباد نواختند افغانان باز در اثنای راه
بر لشکر انگریزی شبخون آورده از زد و کشت ناگاه ایشان را کمال سراسیمه و متحمل
ساختند همان شب برف آنقدر بارید که تمامی اهل لشکر مبتلای این بلای ناگهانی گردیده
بیدست و پا گردیدند آخر صاحبان انگریز تمامی اهل عیال خود را پیش اکبرخان فرستادند
او مردمی پیش آمده ایشان را به محافظت تمام نگاه داشت و خیلی مراعات مهمان نواز
اجل آورد جنرل ناٹ صاحب که در قندهار بود و بشنیدن این اخبار به باغیان تمام
هند ارکسی مخالفت شتافت اما به باعث بارش برف راه نیافته مراجعت به قندهار کرد
افاغنه قلعه قندهار را محاصره کرده متواتر جنگ ها نمودند جنرل [illegible] داد
اما افسران نامی و سرداران گرامی درین معرکه بقتل رسیدند [illegible]
که ایام فرمان روای لارڈ اکلند باتمام رسید.

ذکر حکومت لارڈ النبرا گورنر جنرل

این گوهر دریای نامداری و این اختر فلک کامگاری در سال یکهزار و هشتصد و چهل و ۱۸۴۲
دو عیسوی بهند آمده زمام کار فرمای بدست خود گرفت و با طفای نائره فساد کابل

توپ‌های کابل فرستاده جنرل پالک را بدان طرف گسیل کرد تا این مامور با لشکری گران
و فوج‌های دیگر از جانب قندهار به غزنین رفته تمام آن ولایت را تاخته و تاراج کرده
مقبرهٔ محمود غزنوی منهدم کرده و دروازهٔ آن که محمود از بتخانه سومنات گرفته به مقبرهٔ
خود نصب کرده بود و از حق صنایع گوناگون بساختن آن صنعتگران هند بکار برده بودند
بدست آورده و تمامی عمارات‌های عمدهٔ شهر را منهدم ساخته باتفاق جنرل نات متوجه
کابل شد در خلال این احوال شاه شجاع از دست افاغنه به قتل رسید هرچند که سرکار
کمپنی را بعد از کشته شدن شاه شجاع دلیلی به لشکرکشی کابل نمانده بود و حقیقتاً این
دانشوران [illegible] خود از این ملک خارستان و قلعه خیز نجواستند اما
بجهت تدارک شوخی‌های این بی ادبان جنرل پالک بجوش و خروش تمام به کابل رسید
اکبرخان بدرنجه آمده استدعای آشتی نمود جنرل پالک به قبول استدعای او پرداخته
او را بشارت امن و امان و نوید حفظ مال و جان فرستاد و بعد رسیدن به کابل و
منهدم ساختن عمارتی چند امیر را از هندوستان باعزاز تمام طلب داشت اهل عیال
صاحبان انگریز از اکبرخان گرفته با کامرانی و شادمانی علم مراجعت برافراشت
امیر دوست محمد خان چون به کابل رسید میدان خالی از رقیب یافته مستقل بادشاه
افغانستان گردید درین وقت که افواج بحرامواج انگریزی در حالت مراجعت

قریب بهاولپور ولایت سند رسید نواب سند که متواتر مصدر بی‌وفایی و در هیچ ادای باج نشده بود لشکر
انگریزی با او جنگ‌ها پای جنت کرده و او را بیکار ساخته ولایت سند را داخل ممالک
محروسه خود نمود درین ایام نواب گورنر جنرل با فوج عظیم بطرف گوالیار نهضت فرمود
و محاربات متواتر با فوج مرهته نموده فتوحات حاصل فرمود و راجه را بعد گرفتن عهد و
پیمان بر مملکتش او را مستقر ساخت —

ذکر حکومت هارڈنگ صاحب گورنر جنرل

این سردار نامدار و این امیر بلند اقتدار در سال یکهزار و هشتصد و چهل و چهار ۱۸۴۴ع
عیسوی داخل هندوستان گشته کلید فرمانروائی و جهانگشائی بدست آورده در عهد دولت
او ولایت پنجاب از دست سکهان بدست اقتدار سرکار کمپنی رسید تفصیل این اجمال
بر سبیل اختصار این است که نانک نام فقیری در عهد بابرشاه ریاضت‌های شاقه کرده
هزارها کس را مرید خود نمود چون در حقیقت به تکمیل نفس و صفای باطن وی طبعی
یگانه بود در اندک روزگار کار و بارش ترقی گرفت و جهان جهان مردم برا و گرد آمدند
بعد وفاتش مریدان او یکی بعد دیگری سجاده نشین گردیده به هدایت مریدان پرداختند
از جمله آن تیغ بهادر معاصر عالمگیر بود بادشاه بملاحظه جمعیت ایشان بخیال ظهور فساد
آینده تیغ بهادر را گرفته قتل نمود بعد او گورو گوبند سنگه بر جای او نشسته هزارها کس

از پیروان و مریدان خود جمع آورده در ممالک محروسه تاخت و تاراج شروع ساخت
بهادر شاه و فرخ سیر و محمد شاه و احمد شاه همه سلاطین هندوستان بتدارک این طایفه
پرداخته متواتر محاربات صعب کردند لیکن شورش ایشان کم نشد و در پایان عهد
سلطنت مغلیه که این صوبه پنجاب متعلق به احمد شاه ابدالی گشت طایفه سکهان [illegible] ایشان
تاخت متواتر نموده تمامی پنجاب را زیر و زبر ساختند تا درین اثنا رنجیت سنگه پسر
مهان سنگه زمینداری که چندان مکنتی و ثروتی نداشت و مثل سایر زمینداران اوقات
می گذرانید بسن بلوغت رسیده از اقبال خداداد و همت بلند کمر به کشور کشائی بسته
جمعیتی کامل بهم رسانیده تمامی ملک پنجاب را به تحت تصرف خود آورده اول خود را بخطاب
مهاراجه و بعد ازان بالقاب پادشاه مشهور آفاق کرد و این سکه

دیگ و تیغ و فتح و نصرت بیدرنگ	سکه نانک گرو گوبند سنگه

بر روی زر زد و در روزگار نام خود را بلندتر ساخت و الحق مرد سپاهی بود و هر چه
در خزانه او جمع میشد همه بکار سپاه صرف میساخت و مدام در اندیشه کشورکشا
گذرانیده با رعایا سلوک عمده می کرد و از غایت دانشوری با سرکار دولتمدار انگریزی
طریقه دوستی می پیمود و بتاریخ بست و هفتم جون سال یک هزار و هشتصد و سی و نه (۱۸۳۹ع)
عیسوی ازین جهان فانی رخت بعالم جاودانی کشید کهرک سنگه بر جای او نشست و

بعد چندی او هم رخت حیات بر بست کنور نونهال سنگه که برای مسند نشینی فیل سوار شده بدربار
می آمد سقف دروازه بر سرش افتاد تا هزاران هزار آرزو بعالم بقا شتافت درین وقت
فراوان فتنه و فساد در مملکت سکهان راه یافت و وزرای بی تدبیر در فکر کارهای خود
افتاده امور سلطنت را پر آشوب کردند آخر شیر سنگه پسر رنجیت سنگه زمام سلطنت بدست
آورد و از غفلت و خودپسندی خویش از دست چیت سنگه بقتل رسید و دهیان سنگه وزیر هم
کشته شد بعد ازین مهاراجه دلیپ سنگه پسر رنجیت سنگه را که صغیر السن بود برداشته وزرا
ناعاقبت اندیش کار سلطنت را بدست خود گرفتند و در نزاع و حسد باهمی افتاده و بطمع
گوناگون ساخته از جنگ های صعب شورشی در تمام ملک پنجاب انداختند و بران هم
اکتفا نکرده به ممالک محروسه انگریزی دست تصرفات دراز کردند درین صورت
نواب گورنر جنرل بجهت تدارک این طایفه بی سر همت تنبیه خود مصروف نموده و
جنگ های متواتر کرده فتوحات نمایان حاصل فرمود آخر راجه گلاب سنگه در میان
افتاده فیما بین سرکارین صلح داد و بعوض این حسن خدمت بعد ادای یک کرور روپیه
نقد از سرکار کمپنی ولایت کشمیر حاصل نمود.

ذکر حکومت لارڈ ڈلهوسی گورنر جنرل

این یل هژبر بیشه شجاعت و این نهنگ دریای جلادت بماه جنوری سال یکهزار و هشتصد[۱۸۴۸]

چهل و هشت عیسوی داخل هندوستان گردیده و در آغاز این عهد معاهدت مهاراجه با رانی
جندن کنور والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه خدمتگاران صاحبان انگریز متعینه چهاونی لاهور
را بطمع زر با خود متفق نموده فکر مسموم ساختن ایشان نمود و از قضای الهی پیشتر از وقوع
واقعه پرده از کارشان فتاد و این راز سربسته گشته از بام شد چنانچه بعد از تحقیقات
کامل بسیاری کسان که شریک این مشوره بوده زرهای کثیر حاصل کرده بودند به سزا
رسیدند و مهارانی جندن کنور را از شیخوپوره به بنارس خارج البلد گردیدند رانی چند روز
به بنارس گذرانید آخر به لطایف الحیل رهایی یافته بوقت فرصت راه نیپال پیش گرفت
بعد فرونشستن غبار این آشوب نائرهٔ فساد دیگر مشتعل شده بسیاری بندگان خدا را
در معرض هلاکت انداخت تفصیلش بدینگونه که دیوان مولراج حاکم ملتان با استصواب
رزیدنت بهادر از خدمت صوبه داری ملتان معزول شده بجائش حاکمی دیگر باین
خدمت جلیله مقرر گردید و دو صاحبان انگریز برای عمل و دخل حاکم جدید بدان طرف
رخصت یافتند مولراج از غایت نابکاری آن دو سردار نامدار را به قتل رسانید هنگامه
جدال صاحبان انگریز خود را آماده کرد در نتیجه صورت سرکار رود و لشکر کمر بند از کسـ و
تنبیه آن برگشته بخت چست بسته بعد جنگ های سخت و رزم های صعب که تفصیلش باعث
اطناب کلام است فتح حاصل نمود لیکن درین جنگ نقصان جان و مال صاحبان انگریز

بدرجه ثابت گردید پس بعد این فتح نمایان درباری عظیم الشان در لاهور ترتیب داده و مهاراجه دلیپ سنگه را شریک دربار ساخته بذریعهٔ اشتهار اعلان نمودند که سلطنت پنجاب مع الماس کوه نور از تاریخ امروزه داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی گردید و چار لک روپیه سالانه برای مصارف مهاراجه دلیپ سنگه مقرر شد و جاگیرهای سرداران لاهور که درین بغاوت و عداوت خود را شریک نساخته اند بحال و برقرار ماندند بعد اظهار و اعلان این مضمون دستخط بر کاغذ مذکور مهاراجه را روانه لندن کردند و ولایت پنجاب داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی نمودند مقارن این حال بتاریخ یازدهم دسمبر سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و سه عیسوی ۱۸۵۳ء راگهوجی بهونسله راجه ناگپور ودیعت حیات نمود و چون فرزندی و وارثی نداشت مملکت او هم منضبط شده داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی گردید هر چند رانی او بعد وفات راجه فرزندی را به تبنیت برداشته جهت بحالی مملکت مساعی جمیله بکار برد پیش نرفت و ناکامی و نامرادی شریک کار و بار شان گردید۔

من در چه خیالیم و فلک در چه خیال	کاری که خدا کند فلک را چه مجال

از اعظم سوانح عبرت افزای این عهد معزولی بادشاه اوده از سریر سلطنت و مملکت است تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بر سبیل ایجاز آنکه سلطنت با عظمت ملک اوده

که در شکوه و حصول دولت گوی تفوق از دیگر دولتها ربوده بود سرکار دولتمدار انگلیشی دوام
در تشیید مبانی این سلطنت و تمهید اساس این دولت بذل التفاتها و اختصاص مبذول
از آنجا که پادشاهان این مملکت اکثری بکار ملک و مال کمتر می پرداختند و انتظام مملکت
را بر دوش وزرای ناعاقبت اندیش انداخته خود بغفلتهای سرای عشرتها افتاده
روز را شب و شبها را بروز می آوردند سرکار دولتمدار انگلیشی از رعایت مراسم
اخلاص و اتحاد که بجمهور ضمیمه و طریقه اینقدر این دولتها است بهر دوری آزادوار سلطنت
نصیحتهای ارجمند و پندهای سودمند نمودا اما از نامعامله فهمی و ناعاقبت اندیشی
پادشاهان این ولایت باصلاح احوال خود نه پرداختند و همچنان رعایای بیچاره
را در دست ظالمان ستم کیش و به اختیار سنگدلان جفا اندیش گذاشته از معامله
رموز جزا بی خبر ماندند تا آنکه حضرت ناصر الدین سکندر جاه محمد واجد علی شاه پادشاهانه
پا بر سریر سلطنت گذاشته کاشانه سلطنت را از وجود مسعود خویش بر آراسته و از
غایت پخته کاری و معامله فهمی که دلیل فضائل کمالات ذاتی آنحضرت بود توجهی تمامتر
بکار مملکت فرمود۔

هش و عقل بود و هم زور دست	بدین هر دو بر تخت باید نشست
به آزردن کس نیاورد راسے	برون از خرد عدل ننهاد پاسے

عمارت‌ها همه کرد و زر بسے فشاند	همه خار می‌کند و گل می‌نشاند

از آنجاکه کارکنان قضا و قدر در پی تربیت امری دیگر بودند و میخواستند که این ولایت اوده را زود در حلقهٔ سلطنت پادشاهی جهان پناهی درآرند که عدل و رافت بر ذاتش می‌نازد و اقبال و دولت از وجودش بر خود می‌بالد بنا بران این پادشاه معدلت نهاد با وجود آن مایهٔ دانشوری و معامله فهمی دفعتاً بکاشانهٔ غفلت افتاد و کار و بار سلطنت خود را بدست نواب علی نقی خان سپرده و به اعتبارش در ساختهٔ صحبت پری چهرگان و گلرویان خود را در انداخت این وزیر بی تدبیر که نه مایه از علم داشت و نه بهره از لیاقت یافته بود متحمل این بار عظیم نگردیده کار خود را بدست بی خبران و فرومایگان سپرد این ظالمان ستم پیشه دست تعدی بر رعایای اوده دراز کردند و آشوبی در چارسوی مملکت انداختند از آنجاکه گفته اند۔

زور و بازو داری و شمشیر تیز	گر جهان لشکر بگیرد غم مدار
از درون خستگان پرهیز کن	وز دعای مردم پرهیزگار
منجنیق آه مظلومان به صبح	سخت گیرد ظالمان را در حصار

نتیجهٔ این ظلم و تعدی باندک زمانی پدیدار شد و آه مظلومان اثری پیدا نمود یعنی سرکار دولتمدار کمپنی بهادر دید خرابی احوال رعایا بذریعهٔ مکاتبت نصائح گران سند

مواعظ دلپسند نمود و متواتر پادشاه را از گران خواب غفلت بیدار نمود چون اثری پیدا
نگشت و در اختیار و اقتدار وزیر الممالک و ظلم و ستمهای مقربان و منتسبان او اصلا تغیر و
تقصیر واقع نشد ناچار عزیمت تسخیر ملک اوده مصمم فرموده و فوجی گران برای تقدم بالحفظ
در حوالی لکهنو فرستاده بذریعهٔ اوترم صاحب رزیدنت پادشاه را از ضبطی ملک اوده
و تقرر دوازده لک روپیه سالانه برای مصارف کارخانجات پادشاهی آگاهی داد
پادشاه از غایت عاقبت اندیشی سر بر خط فرمان نهاده به قبول احکامات سرکار کمپنی
پرداخت و بلا مزاحمتی و بغیر مخالفتی ایشان را مداخلت کلی بکار و بار مملکت در اوده
خود برای چاره جوئی استرداد سلطنت بعزیمت لندن بکلکته تشریف ارزانی داشته
و باز بوجه علالت مزاج مبارک فسخ عزیمت ذات خاص فرموده مرزا ولیعهد را با والدهٔ
خود ملکه کشور و برادر خورد مرزا اسکندر حشمت به لندن فرستاد و درین اثنا هنگامهٔ غدر
بر مملکت هندوستان آثار قیامت ظاهر نمود و اهالی کمپنی در تشویش افتاده روسیه خود
از سماعت عذرات پادشاه اوده برگردانیدند تا ایشان قطع امید کرده به فکر مراجعت
افتادند جناب ملکه کشور والدهٔ حضرت پادشاه و مرزا اسکندر حشمت برادر آن حضرت
در فرانس ودیعت حیات کردند و مرزا ولیعهد بناکامی تمام مراجعت کرده شرف پابوس
پادشاه حاصل نمود و این ولایت اوده مستقلا داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی بهادر

گردیده رونقی بی اندازه و آب و رنگی تازه حاصل نمود

ای باد بامدادی خوش‌تر آمدی بشادی ‏ ‏ پیوند روح کردی پیغام دوست دادی
بر بوستان گذشتی یا در بهشت بودی ‏ ‏ شاد آمدی و خرم فرخنده بخت بادی
تا من درین بیابان سر گشته‌ام این ندیده بودم ‏ ‏ کامروز پیش چشمم در بوستان گشادی

ذکر حکومت لارد کیننگ صاحب گورنر جنرل

۱۸۵۶ع

این شمع شبستان نامداری و این چراغ دودمان کامگاری در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی داخل سواد هندوستان گردیده شمع افروز ایوان حکومت شد در ایام آغاز این دولت که سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی باشد هنگامه غدر چهره برافروخت و این آتش فتنه خشک و تر را سراسر سوخت آغاز این شورش از سرزمین میرته گردیده رفته رفته در تمام هندوستان تسلط این فتنه گردید تفصیل این اجمال آنکه درین عهد حکومت کارتوس چربی برای تفنگها از ولایت آمده به تمامی افواج انگریزی تقسیم کرده بودند که چون استعمالش از دندان مقرر بود هندوان [illegible] پیه گاو و مسلمانان پیه خوک در آن کارتوس پنداشته همه بشورش افتادند و خیال [illegible] باهم یکدل و یکزبان گردیده کمر بغاوت بستند و حقوق نعمت را برطاق نسیان گذاشته بقتل انگریزان خنجر تیز و سمند جفا را مهمیز کردند به دهلی بهادر شاه را

تعلقداران با احتشام و رؤسای عظام را بعطای خطابات و جاگیرات و خلعت و دیگر عواطف گوناگون بر نواخت از آنجمله راجه دهنپت رای پدر والاقدر این نامه نگار را هم بجلدوی حسن خدمات و جانفشانی ها که درین تیره ایام غدر از ایشان بظهور آمده بود نظر برگزیده بعطای خلعت فاخره و سند جاگیر و سند ریاست موروثی سرفرازی بخشید -

ذکر حکومت لارڈ الگن گورنر جنرل

این والاجاه امارت پناه در سال یک هزار و هشت صد و شصت و دو عیسوی بهندوستان (۱۸۶۲ع) آمده کرسی نشین ایوان گورنری گردیده کمیشن بطرف بهوتان فرستاده در فکر کارهای بلند و تدبیرهای ارجمند بود که ناگاه حیات او بسر آمد و با دلی آرزومند از اجل طبیعی بعالم بقا شتافت

ذکر حکومت لارڈ لارنس گورنر جنرل

این امیر کبیر صاحب تدبیر که در دانش و فراست بی عدیل و بی نظیر بود در سال یکهزار و هشت صد و شصت و چهار عیسوی (۱۸۶۴ع) بهندوستان متمکن سریر گورنری گردید قحط در مملکت اوڈیسه و بندیلکهنڈ افتاد این والاجناب حکم فرمود که حکام سرکار و لشکر انگریزی در خبرگیری رعایای قحط زده خود را آماده سازند و اگر خدا نخواسته گزندی از شدت قحط بر جان رعایای مفلوک برسد جواب آن بگویند درهمین ایام از وفات امیر دوست محمد خان انواع فتنه و فساد در مملکت افغانستان راه یافته در بنای سلطنت و مدعیان حکومت

بدعوی های گوناگون جنگ ها کرده تمامی ولایت افغانستان را پرآشوب گردید این امیر صاحب تدبیر همه فتنه ها را فرونشانیده امیر شیرعلی خان را به بادشاهی آنجا برداشت۔

ذکر حکومت لارڈ میو گورنر جنرل

این گوهر اکلیل دولت و این اختر فلک عظمت در سال یک هزار و هشت صد و شصت و نه [۱۸۶۹] عیسوی بمنصب گورنری هندوستان رسیده مورد کارهای نمایان گردید در همین سال دربار عظیم الشان در انباله ترتیب داده امیر شیرعلی خان را ملک افغانستان تفویض فرموده اعلان امارت و بادشاهی او نمود و گلدستهٔ بوستان شهریاری و شگوفهٔ نهال جهانداری ڈیوک آف اڈنبرا فرزند دوم علیا حضرت در همین عهد دولت بهندوستان تشریف ارزانی داشته جهانی را کامیاب دیدار خود فرمود در همین ایام سعادت فرجام محکمهٔ زراعت قائم شد و ترقیات گوناگون از اجرای ریل و تار برقی و انهار بهندوستان پدید آمد در آخر عهد خود بجزائر اندمان رسیده از دست یکی از زندانیان به قتل رسید۔

ذکر حکومت لارڈ نارتهه بروک گورنر جنرل

این امیر روشن ضمیر در سال یک هزار و هشت صد و هفتاد و دو [۱۸۷۲] عیسوی زمام حکومت هندوستان بدست آورد درین وقت قحطی عظیم در صوبهٔ بنگاله افتاد اما از حسن تدبیری این والاجناب

[illegible] بپایان رسید و باسانی تمام دفع گردید در سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و ۱۸۷۵ع
پنج [illegible] صاحب رزیدنت بهادر را مسموم ساخت بعد تحقیقات کامل
او را از امر فرمانروائی معطل ساخته یکی را از خاندان او که بغایت صغیر السن بود
بفرمانروائی برداشتند درهمین ایام خجسته انجام ولیعهد سلطنت و وارث دولت و مملکت
پرنس آف ویلز بهندوستان تشریف شریف ارزانی داشته اهل هندوستان را مشرف
بزیارت [illegible] دولت را محظوظ و کامران فرمود

ذکر حکومت لارڈ لٹن گورنر جنرل

لارڈ لٹن [illegible] در سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و شش عیسوی بر سریر هندوستان ۱۸۷۶ع
برآمده [illegible] ایام دربار قیصری بدهلی ترتیب یافت و علیا حضرت خطاب شاهنشاه
هند [illegible] خود [illegible] خطاب [illegible] سلطنت
در آن دربار فرمود که ذکرش بتفصیل در واقعات خاص علیا حضرت [illegible]
سوانح نگار خواهد شد بعد یک سال در سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و هشت عیسوی ۱۸۷۸ع
قحط عظیم در هندوستان افتاد این والاجناب دوازده کرور روپیه در امداد
قحط زدگان و دفع این قحط صرف فرموده تاهم هزارها کس از گرسنگی هلاک گردیده
بعالم بقا شتافتند مقارن این حال امیر شیر علی خان از سفارت انگریزی انکار فرمود

وسفیر روس را بعزت و تواضع تمام پیش خود جا داد درین صورت این والا جناب سپهر

القاب با لشکری گران بسرگردگی بهادران جان فروش فرستاده ولایت افغانستان

بدست آورد امیر علی شیر خان تاب مقابله و مقاتله نیاورده بطرف ترکستان گریخت و همانجا

از مرگ طبعی درگذشت اهالی این دولت یعقوب خان پسرش را امیر کابل تسلیم کرده

مسٹر کوکناری را برزیڈنٹی آنجا متعین ساختند بعد چندی افاغنه رزیڈنٹ را کشته علم بغاوت

بلند کردند درین صورت باز افواج بحر امواج روانه کابل شده بتدارک و تنبیه سرکشان

باغیان انجا پرداخت یعقوب خان را بدست آورده بهندوستان فرستاده دوباره در کابل و

قندهار قبضه کامل فرموده سطوت و صولت این سلطنت را بر عوام الناس ظاهر ساخت

ذکر حکومت مارکوئیس آف رپن گورنر جنرل

این مجموعه رحم و کرم و این خلاصه دودمان بنی آدم در سال یکهزار و هشتصد و هشتاد ۱۸۸۰ع

جلوس قدم بر سریر گورنری هندوستان نهاده و از انواع التفات بادشاهانه و مراحم خسروانه

یادگاری معقول در هندوستان گذاشت مفسدان و فتنه اندوزان کابل را بعد جنگهای

علی الاتصال شکست فاش داده عبدالرحمن خان را بامارت و بادشاهی کابل بر داشت

و بدیگر انتظامات عمده نظر توجه گماشت انتظام (لوکل سلف گورنمنت) در هندوستان جاری

فرموده دلهای مردم بدست آورد و تمام اهل هند ازین التفات های گوناگون رهین منت و

سپاس گزار عہد دولت او شدند۔

ذکر حکومت لارڈ ڈفرن گورنر جنرل

این والاجناب مستغنی الخطاب امیر کبیر صاحب دولت و تدبیر در سال یک ہزار و ہشتصد و ہشتاد و چہار عیسوی در ملک ہندوستان نزول اجلال فرمودہ از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق دلہای جہانیان را بدست آورد و تا حالت نگارش این اوراق بر سریر دولت و کامرانی متمکن بودہ ہمگی ہمت والای خود را بہر رفاہ و فلاح خلق مصروف دارد در ہمین عہد دولت بتاریخ شانزدہم فروری سال یک ہزار و ہشتصد و ہفتاد و ہفت عیسوی جشن جوبلی پنجاہ سالہ علیا حضرت ملکہ معظمہ قیصرہ ہند دام سلطنتہا در تمامی ہندوستان بشوکت و عظمت تمام برروی روز آمدہ و مستحقان این درگاہ و بندگان این بارگاہ از پایہ شناسی این امیر با تدبیر بمدارج علیہ فایز گردیدہ اند امید است کہ ایزد جہان آفرین و خداوند زمان و زمین این والاجناب مستغنی الخطاب را دیرگاہ در قصر فرمانروایی ہندوستان رونق بخش روزگار دارد۔

نظم

الہی تا جہان باشد تو باشی	چمن تا گلفشان باشد تو باشی
تو باشی صدر بزم و انجمن ہا	تو باشی بوی گلزار و چمن ہا

ذکر سلطنت علیا حضرت قدر قدرت ملکهٔ معظمه کوئین وکتوریه قیصرهٔ هند دام سلطنتها

وقت شد اکنون که به جادوگری	باز گشایم در داوری
در قلم از سحر زبان برکشم	سحر زبان را به قلم درکشم
سلک سخن را که درافشان کنم	پیشکش حضرت سلطان کنم
زانکه چو بوسم در دولت پناه	تحفه ازین به نبود پیش شاه

آسنهٔ مورخان راست گفتار و تماشائیان کارنامهٔ این سرکار دولتمدار مخبر این اخبار و آثار است که علیا حضرت قدر قدرت کوئین وکتوریه قیصرهٔ هند بعد از وفات عم نامدار خود یعنی ولیم چهارم بادشاه انگلستان بتاریخ بستم[۲۰] جون سال یک هزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی [۱۲۵۳ ه ۱۸۳۷ع] بعمر هیژده سالگی پا بر سر سریر سلطنت گذاشت صدای نفیر شوق و سرور بلند شد و کوس عیش و شادمانی پر آوازه گردید سلطنت طرح اقامت افگند خلافت بمرکز قرار رسید

بعمر مژده که عیش ابد ببار آمد	شگفته روی جاوید را بهار آمد
بتاخت در رگ جانها نشاط و بیداری	که زود نشئه از بادهٔ خمار آمد
چو گل شگفته رخ و همچو غنچه خندان لب	بروزگار بشارت که نوبهار آمد
خموش ای دل برگشته چند بخروشی	نتیجه اثر ناله های زار آمد

بتاریخ بستم جنوری سال یک هزار و هشتصد و چهل [۴۰] [۱۸۴۰ع] عیسوی جشن عروسی آنحضرت با بادشاهزاده
البرٹ جرمنی نورافزای دیدهٔ نظارگیان و مسرت بخش خاطر هواخواهان شد چهار فرزند
فریدون فر و پنج دختران نیک اختر بوجود آمده نشاط حیات آنحضرت و بشارت استدامت
سلطنت بخاص و عام در دادند هرچند که شاهزادهٔ البرٹ به اعزاز شوهری آن حضرت
افتخار داشت اما در امور مملکت اصلا اختیاری و اقتداری به این والاجناب حاصل
نبود در سال یک هزار و هشتصد و شصت و یک [۶۱] [۱۸۶۱ع] عیسوی بادشاهزادهٔ ممدوح الافاق
که بصفات بادشاهی و محامد خسروانی اتصاف داشت و دیعت حیات فرمود اندازهٔ غمهای
این واقعهٔ جانگزا که تواند دریافت و صورت ملال این حادثهٔ هوش ربا که تواند نوشت
نازم بر استقلال و همت علیا حضرت که باوجود تعلقات ظاهری و باطنی به کمال جرأت و
مردانگی احتمال این آلام و اندوه فرموده و باشتک شوئی فرزندان جگرگوشه پرداخته
نظر عاطفت از رعایای خود برنگرفتند و این آتش غم و اندوه را در سینهٔ بی کینهٔ خود
پنهان داشته همچنان بدادوهی خلایق پرداختند الحق ذات مقدس این نونهال
چمن سلطنت باقبالمندی و بلندی بخت چنان یگانه برآمده که مطالعه کنندگان تواریخ
سلاطین ماضیه در حیرت برروی خود کشوده اند که چندین فتوحات علی الاتصال
باندک زمانی و اقل مدتی چگونه آنحضرت را میسر آمده مخصوص جنگ افغانستان و بارد

تسخیر هانگ کانگ از دست فغفور چین و بدست آوردن ملک سند فتوحات علی وبل و پنجاب و
گجرات و چیلیانواله و برهما و اوده و کارنامه باشاهنشاه روس در معرکه روم حیرت نامه
ایست جهت ناظرین اخبار و شگفت نامه ایست برای طالبان آثار اگر چشم انصاف کشوده شود
و نظر غور بر کارنامه آنحضرت گماشته آید معلوم میتوان کرد که این نتیجه نیت خیر و همت بلند
آن حضرت است که بحیره و اراده امری اقبال دو اسپه باستقبال می شتابد و دولت برکاب
۱۸۷۶
می دود در سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و شش عیسوی وارث تخت شهریاری
نگین خاتم جهانداری ولیعهد دولت انگلشیه یادگار سلطنت برطانیه بادشاهزاده عالم و
عالمیان پرنس آف ویلز بطریق گلگشت داخل هندوستان گردیده جهانی را از دیدار
فائض الانوار بهترین نشاط و انبساط ساخت مقام دار الحکومت لکهنؤ وقتیکه از قدوم
میمنت لزوم مهبط انوار شد این نامه نگار نیز بشرف زمین بوس آنحضرت افتخار دو جهانی
یافت الحق این منتهای التفات خسروانه علیا حضرت میتوان شمرد که نظر به بُعد مسافت
نفرموده و اختیار آلام مفارقت سخت جگر بر ذات مقدس خود گوارا نموده آن وارث
تخت و تاج را بجهت اظهار کمال مرحمت های بادشاهی به هندوستان فرستاده
چشم های منتظران را که متمنی این روز فرحت اندوز بود از دیدار جمال بادشاهزاده عالمیان
۱۸۷۷
نوری تازه بخشید و در سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و هفت عیسوی از نهایت التفات

خسروانه که بار نمایای هند ملحوظ خاطر علیا حضرت قدر قدرت ست القاب قیصری هندوستان
بر القاب موروثی خود افزود فرموده در دربار دهلی بتاریخ یکم جنوری سال یک هزار و
۱۸۷۷
هشتصد و هفتاد و هفت عیسوی بذریعهٔ نائب السلطنت لارڈ لٹن صاحب گورنر جنرل کشور
هندوستان اعلان این خطاب مستطاب فرمودند الحق درباری ترتیب یافت که در
دوری ادوار و از سلاطین نامدار بتاریخ هیچ یکی از پادشاهان ماضیه دیده و شنیده نشد
جمله فرمانروایان هندوستان مثل مهاراجه کشمیر و نواب نظام و مهاراجه برووده و مهاراجه
جی پور و مهاراجه جوده پور و مهارانای اودی پور و عالیجاه مهاراجه سیندهیه و
مهاراجه هولکر و دیگر والیان ملک هندوستان و سفرای دول خارجه و بادشاه سیام
درین دربار دُربار شریک گردیده اظهار خلوص عبودیت که با تاج و تخت برطانیه
داشتند باحسن وجوه نمودند و از جانب علیا حضرت قدر قدرت با این حضرت عالی درجات
از عطاهای علمهای زرنگار و خلعت های فاخره و خطابات لایقه اظهار کمال اشفاق پادشاهانه
و اعلان منتهای مراحم شاهنشاهی گردید همچنین در هر اضلاع ممالک محروسه جشن های
عظیم الشان ترتیب یافته انواع خیرات و مبرات بظهور آمد در صدر رهر دو سے
کرنیل شمبر صاحب بهادر جشنی بکمال تزک و احتشام ترتیب داده بیادگار این جشن قیصری
بندگان درگاه و هواخواهان این بارگاه را اسناد چرمی بپرپای حسن خدمات مرحمت فرمودند

از انجمله باین نامه نگار نیز این منشور عاطفت که همانا منشور طالع بیدار من بیتو اند بود التفات
فرموده سرم را از حضیض خاک بر افلاک رسانیدند بوقوع این روز مسرت اندوز از
غایت نشاط و انبساط که دلهای اهل هند را سروری تازه و مسرتی بی اندازه حاصل
آمد در تمامی هندوستان بهر جا جشن های عظیم ترتیب یافت و تمامی رعایا
فرمان پذیر هندوستان از بذل و ایثار و خیرات و مبرات و روشنی چراغان و رقص و سرود
نشاط بی منتها اندوختند و هر قدر نشاط و انبساط که بدلهای خیر اندیشان جا گرفت اندازهٔ آن
کردن آب دریا بمشت پیمودن و اختر بانگشت شمردن است او تعالی عز شانه و جل جلاله
ظل عاطفت علیا حضرت قدر قدرت تا مدت های دراز بر مفارق ما بندگان مبسوط داشته
آنحضرت را کار روای کافهٔ انام و مرجع سلاطین عظام دارد

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی	بدولت کامیاب و کام بخش کامران باشی